

نیک لند
بدون آینده
ترجمه آکاسما
dastopaa.net

[[]] بدون آینده [[۱,۳۴۳]] [[۰]]

قانون پدر: «مادرت را لمس نکن.»

قانون مادر: «در قبرستان بازی نکن.»

کی کدها برای سایبرنتیک.

باتای جان را به خاکستر بدل می‌سازد، و تحملش ناممکن است. یا می‌میری یا جای دیگری می‌روی. یا هر دو.

کلیک روی آیگون کی جنگ مستقیم به جهنم وصلت می‌کند. در هر چهار مورد، از بطن چهره‌ات، با التماس، زیرلبی می‌گویی: «بگذار حیوان آزمایشگاهی‌ات باشم.» داری از دستش می‌دهی. فروپاشی به اکنون. زمان صفر.

به چهل‌تکه‌ای ناهمگن از تجارب جنایتکارانه‌ای آشغال شده‌ای که روی صورت‌بندی‌های اجتماعی سربریده همگرا می‌شوند. اینجاست که ماتریالیسم پست با سایبرپانک تلاقی دارد، گه به آینده خرچنگ‌قورباغه روی دیوارها نوشته شده است.

پنج شمع فضای شبانه را غامض می‌کند.

بعدمندی تاب برمی‌دارد.

مدرنیت به آینده را ابداع کرد ولی همه‌اش تمام شد. در نسخه‌ی فعلی، «تاریخ پیشرو» تاکتیک‌های چندژنتیکی رانه‌ی مرگ را استتار می‌کند، جنگ کالی: تراکم انقراض مجازی گونه را به‌طور لوجستیکی شتاب می‌دهد. به آزمایشگاه مادرکشی خوش آمدید. وحشتناک به دنبالش هستید، جیغی آرام درون کله‌تان است، خودش را به سعادت دیلیت می‌کند.

گوشت سوخته از الکترودها آویزان است. خودکشی درهم‌شکسته به تکانه‌های مکتوم تکه‌پاره می‌شود.

به جای مسیر رو به جلو، یک محصول چندرسانه‌ای تحویلت می‌دهند، به تو می‌گویند درباره‌ی ژرژ باتای است. پیوندی بین‌شان نمی‌بینی. چرا هلیکوپترها، اجزای مصنوعی بدن، و موسیقی ماشینی که با شیدایی انسان‌زدایی شده؟ چیز آشفته‌کننده‌ای درباره‌ی سایبرنتیک استفراغ وجود دارد. نمایش و سواسی مجدد. متن از بلای ویرانگر حرارتی مجازی به فرونشستی جهش‌زا می‌پوسد. جواب نمی‌دهد که با باتای کاری بکنی. یا شاید مخدر است.

کات به نوارهای کیفیت‌پایین دهه‌ی پنجاه از باتای در استودیویی تلویزیونی مشغول بحث راجع به مداربندی‌های فیدبک منفی در سیستم‌های اجتماعی. سازماندهی تخلیه‌های عقیم‌مانده تحریک فزاینده را به بردگی فسخ و بازتولید شبه‌ادواری درمی‌آورد. پنجره‌ای ویدئویی در گوشه‌ی صفحه‌نمایش کلیسای کاتولیک را به یک ترموستات تغییرریخت می‌دهد. باتای به‌شکلی ناروال پیرامون وحشت انحنای پیدا

می‌کند، اما وقتی به افزایش تدریجی صاف نزدیک می‌شود آنرا می‌ترکاند. وقتی ایمپلنت‌ها عملی می‌شوند چیزها هم متفاوت خواهند بود.

[[۸]]

پیچیدگی دشواری نیست؛ پریشانی، اتلاف زهرآگین، و اختلال ژانر است. برخلاف مخلوق کودنی که علم مدرنیستی می‌طلبد، ماده‌ی پست ناگهان تکان می‌خورد و تف می‌کند، فوج‌های نوحش‌های را خودسرم‌بندی می‌کند. گاز می‌گیرد، و مرض را منتشر می‌کند: ناله‌ی متلاطم کلون‌های بازبافتی که از نظر دیجیتالی برگشت‌ناپذیرند. سرایت‌های واگیردار تجارت‌ازراه‌دور از خلال سیستم‌های سوئیچ‌کننده‌ی سایبرگوتیک می‌تپند. وحشت بی‌چهره.

اقتصاد ابرزمینی — اقتصاد «خورشیدی» یا «عام» — مصرف را مبنایش می‌گذارد: تبدیل برگشت‌ناپذیر ماده به انرژی طی سنتز اتمی ستاره‌ای. دنیا در مقام سیستمی بسته یا فردیتی کامل به سمت جذب‌کننده‌ی نقطه‌ای با بیشترین آنروپی کشیده می‌شود: از همگن‌سازی به صدای هیس مارمانند. S مساوی‌ست با K لوگاریتم W .

حین آشپزی با کدهای امنیتی منجمد درمی‌یابی دنیا نوک یخ‌کوهی شناور است که از دل آشوب بیرون آمده، خیس از ماده‌ی تاریک. چیزهای عجیبی می‌توانند رخ دهند و بر زمینه‌ای جدید از فرایندهای غیرجبرگرایانه، برگشت‌ناپذیر، و خودخطی‌زادینده ظاهر شوند. سیستم‌های باز یا فردیت‌های جزئی. آستانه‌هایی رفتاری را درنورد که آن‌ها را به اتلاف‌کننده‌هایی سوئیچ می‌کنند که جریان‌های ماده-انرژی را برای گزینش در برابر سروصدا و زایش پیچیده‌سازی‌های محلی سبک‌سنگین می‌کنند و ناهمگنی را افزایش می‌دهند — تولید مازاد مدفوع را متفاوت می‌کند. عدم‌تعادلی وجود دارد که از حیث مکانیکی می‌تواند کنار گذاشته شود و رسوب‌گرفتن‌هایش به‌طور درونماندگار در برابر جریان پستی، کارآمدی ماشینی، درجه‌ی صفر، و بدن‌های بی‌اندام منقبض یا در خود جمع می‌شوند. زندگی مسأله‌ای‌ست در پی یک راه‌حل، اضافه‌شده به ماده‌ی پروتویوتیک در مقام صفحه‌ی تغیر، یک سقوط پیوسته، بحران اضافه‌تولید خودتشدیدکننده از همان آغاز.

[[۹]]

حیوانی با حق قول‌دادن امر پیشبینی‌نشده را به بند نشانه‌هایی در گذشته درمی‌آورد، زندگی موجود در فرجه‌ای زمانی را در یک دست‌نوشته زندانی می‌کند. دقیقه‌ی نوآوری که به‌طورمتغیر مقیاس زده شده به زمانمندی تاریخی وراثت، اجبار، و اندیشه‌ی گزاره‌ای غلوزنجیر می‌شود، زمان آینده را در مقام استیلای سرسختانه‌ی گذشته فرامی‌افکند (دقیقا همبسته‌ی سرکوب اعداد واقعی). حدود اکنون به صورت یک لحظه مشخص می‌شود، و در مقام توالی خطی تکثیر می‌گردد.

سندروم حافظه‌ی کاذب الاهیاتی سیاسی عقل را به خدایی می‌رساند، سیستم‌های توزیع‌شده را مطیع سریالی‌سازی، زمان تاریخی توحیدی، تعیین خطی با یک عنصر ازلی شبه‌متعالی، و استیلای کلمه می‌کند. پیرسالاری تک‌فرقه‌ای تاخت‌وتاز دیوانه‌وارش با نور سفید را علیه کوچ‌گرایی دوزیست به راه می‌اندازد، زمین را در کشیش‌ها، پلیس‌ها، و بروکرات‌ها خفه می‌کند. ریشه‌کنی فرهنگی امر مقدس. حبس در زندان چهره. سوسیوس سر را سرطانی می‌کند و یک تمرکز کله‌دار می‌سازد که به خودش در سرمایه‌ی هسته‌ای عقلانیت می‌بخشد. ارتباطات موازی کی شورش‌گر به زیرزمین فضاها می‌گنجد. پروتستانیسم، در معنای موثر یا همان منفی‌اش از منظری زمین‌تاریخی، خودش را کاملاً با امتناع از اقتدار رم تعریف می‌کند، نه فقط در اصول بلکه در واقعیت نظامی. یک شورش‌گریزنده‌ی خودامتدادبخش تقریباً در حوالی ۱۵۰۰ به راه افتاده بود، و یگان کاتولیک خون‌ریزی‌اش را با کثرت‌هایی پاشیده روی صفر شروع کرد: فرایند زمینی کاپیتالیستی، انفجار شبکه، انقلاب دیجیتال، شورش موازی که چهار دست‌وپا از طرف تاریک مغز بالا می‌رود. نوابری اقیانوسی و محاسبه‌ی ارزش مکانی همدیگر را در یک مارپیچ تحریک می‌کنند. فروپاشی جهان مسیحیت است که خودش را در واقعیت — و نه در آموزه — جهانی می‌سازد، مثبت‌شده به عدم‌تعادل اجتماعی ارتباط‌پذیر، طوری که شما را با شدت‌های ژرف پوسیدگی اجتماعی زمین می‌زند. تأثیر کی‌ویروس. پروتستانیسم ذوب‌شده به وودوو مختل می‌شود، و به سمت چین لیز می‌خورد.

وهم ارگاسمی غربی جریان‌های لیبیدویی را با غایت‌شناسی وقت‌شناختی و ساختارسازی منفی‌اش له‌ولورده می‌کند، و این یعنی تعریف میل در مقام فقدان در نسبت با اسپاسم بیوانرژتیک که کارکردی شدت‌زداینده دارد. برنامه‌ریزی اخبار با اسلام رادیکال که درآمدهای نفتی را به شعله‌ی محض جهاد آتش می‌زند خفه می‌شود. مردانگی کلان‌شهری از درون منفجر می‌شود. مردان جعبه‌اسکینری خودشان را در سیاه‌چال‌هایی که اسپرم ازشان می‌چکد روی زمین می‌کشند، بدون هرگونه امکان‌رهایی به سمت تغییرموضع کی‌چریکی. عقلانی‌سازی پدرسالاری به تکاپویی یک‌طرفه به سمت پایان قفل می‌شود.

قدرت به کتاب مقدس می‌چسبد، و فوراً این ضرورت را تشخیص می‌دهد که مدرنیته در پایان تاریخ به توفان‌های خورشیدی بخار می‌شود، جامعه‌جویی الاهیاتی سیاسی نهایی در میانه‌ی زوزه‌های ماشینی صوتی دیجیتال به دیوانگی در حال خونریزی غضب‌آلود فرومی‌شکند.

با تسریع شبیه‌سازی صنعتی‌سازی، همگرایی‌اش با قصابی کند را می‌بینی که بدن را به اجزای مبادله‌پذیر با قالبی تجاری تکه‌تکه می‌کند. کل چرخه‌ی بازار کار به دستگاه آسیاب گوشت محو می‌شود. آیا شهوت هیچ کس را مگر در مجاورت با شیطان می‌بلعد؟ وقتی از پیوستگی می‌پرسی که آیا باتای پیوند سرمایه‌مسیحاستیز را هرگز بهتر از وبر فهمیده باشد یا نه، او با سردی لبخندی می‌زند، و می‌گوید: «یانگش ته کشید، وقت فروریزی سفر هیتلر است. ارگاسم پس از آشویتس ناممکن است.»

گیج به نظر می‌رسی. او صرفاً یک بی‌اعتنایی بی‌توجه دارد، و این پیشنهاد که: «تمرکز میل را از پوست بردار، آنجا که می‌تواند به امنیت لطمه بزند. این جنگ است.» دوربین دنبال فاقش می‌گردد و او هم مثل مار تکان می‌خورد. «می‌بینی، من خدام.» تصاویر برق‌آسا از فضاانوردهای مرده.

پولی سازی شاخص انتزاعی شدن ماده است، متناظر با پلاستیکی شدن نیروی تولید، با قیمت‌هایی که روایت‌های علمی خیالی توزیع شده را رمزگذاری می‌کنند. فردا پیشاپیش در معرض فروش است، با پسامدرنیته درمقام کالایی نرم، که فرمانبرداری مدرنیستی از شدت بخشی به انبساط را برمی‌اندازد و انباشت را به بحران پیوسته یا یک وضعیت بحرانی کش آمده سوئیچ می‌کند. آنچه مدرنیته درمقام اصالت تاریخی ته‌نکشیده به تأخیر می‌اندازد و ذخیره می‌کند، پسامدرنیته به آن به صورت مجازیت می‌رسد، همراه با انفجار درونی زمان قرارداد ملازمش. کالایی سازی کامپیوتری انبوه مصرف و سرمایه گذاری را تفاوت زدایی می‌کند، امواج میکرومهندسی کنندهی فرهنگی به راه می‌اندازد که کنش الاهیاتی سیاسی را در لابه لای تشنج‌های دفاعی بدکار کرد فزاینده به چندرگه گی‌های ماشینی می‌گسلد. بی‌سرشدن = شیزوفرنی: تارومار کردن سرمایه با تجارت از راه دور ماکروباکتریایی از پایین به بالا، به انضمام تجزیه و تلاشی شرکتی. بخش ملعون آپاراتوس‌های فرا اقتصادی شدیداً مجازی شده بقایای فرسودهی پیشبرد انسان ریخت‌انگاران را برمی‌اندازد. کنترل در امر ناممکن منحل می‌شود.

[[۲]]

فزونی ناشناس زندگی را به پرتگاه می‌برد، از سرپیچی‌های قابل استفادهی اجتماعی و قربانی‌گری‌های هم‌ایستا درمی‌گذرد. ماده دیوانه می‌شود. به شبیه‌سازی خدا به صورت یک جور سازهی امنیتی از سنخ حافظه فقط خواندنی زیاده گسترده در پایان جهان می‌رسی. ۲۰۱۱ است و اورشلیم نو تک سالار به اوجش می‌رسد، با پیشبرد ضدشورش پس‌گاه‌شمارانه به جنگل می‌لغزد، آنجا که برنامه‌های فضایی به ایستایی اسطوره نشست می‌کنند. رویای غایی قدرت انسان ریخت‌انگار به شدت با شیوهی فهم منزله‌اش برخورد می‌کند. مسیح تو را به صورت عروسکی گوشتی برای خیمه‌شب‌بازی می‌خواهد. این آدم‌خواری آئینی ست یا نانومهندسی؟ حرام‌زادهی قدیمی دارد برمی‌گردد. قولش را داده است.

جنگ علیه خدا داغ و نرم است: سبعی‌تر از هر آنچه در نگاه انسانی قابل تصور باشد، و با این حال به نحوی موزیانه صیقل خورده با هوش. شمارشگر بدن دارد کار می‌کند. تپش بربری یکنواخت. سیستم عصبی مرکزی پخته شده، و دارد با ویروس سایبراسپیس می‌تپد. توان خروجی موتور ماتریس فن‌خلسه‌آور را تغذیه می‌کند. ولتاژها را لابه می‌کند.

امواج زدایندهی امر اجتماعی فضای تجارت از راه دور را به متروکه بدل می‌سازند، تا آنکه انقراض قریب الوقوع انسان همچون زمین رقص در دسترس قرار بگیرد. مقیاس اکنون چیست؟ بر سر مطلع کردن ذهن نیست، دربارهی برنامه‌زدایی از بدن است. از بین بارقه‌های موجود، خنکی مصنوعی، و ضربات هجومی غیراندام‌وار، ماشین‌آلات کی‌جنگ در طرف تاریک به نحوی انعطاف‌پذیر دوام می‌آورند، نیروهای انحصارطلبی را رو به پایین به سمت میدان‌های تیر آزاد شدتی مهلک جذب می‌کنند، آنجا که سکسوالیته‌های غیرارگاسمی بی‌قاعده به فضای لامسه‌ای می‌لغزند، به نحوی فراکتالی به سمت تعارض‌های

توزیع شده‌ی الکتریک مغزی که با عواقب نهایی‌شان هم پیوسته‌اند پیچ‌وتاب برمی‌دارند. نزول‌های بی‌پایان گذار سوپراکونیته‌ی تبخیرکننده را روی درجه‌ی صفر پیوستگی عصبی‌الکترونیکی ردیابی می‌کنند.

لوئا در فضا‌های هوش که به‌صورت اتافک زیرشیروانی درآمده‌اند پرسه می‌زند. هیچ چیز سر نمی‌رسد مگر آنکه پیشاپیش آنجاست. فن‌هیچ زودرس. اقیانوس شبانه. ماده‌ی تاریک. کابوس.

صفر یا زمان فی‌نفسه با ارزش مکانی سازگار است، دامنه‌ای خنثی‌ست که یک کارکرد مقیاس‌گذار انتزاعی را با تزریق مجازیت به رشته‌های دیجیت‌ها اجرا می‌کند. یک بدن واقعی، غیرویزه، و کیهانی را که از درون با ارتباطات ممنوع سوئیچ می‌شود معین می‌کند. همزمان از خلال زمان گسسته جاگیر می‌شود. فراموش کرده‌ای که در آینده به سر می‌بری. پس یک مدول تسلیحاتی-مغزی سایبری چنین حسی دارد، لخته‌شده از بطن چپاول نانوتکنیک با یک کشیدگی گربه‌ای. آهنگی بی‌قرار به بسته‌ی صوتی کلیک می‌شود: بکش، بکش، بکش، بکش...

سفر تنانه در مکان، همراه با ازدست‌دادن حس از طریق سناریوهای مادرکشانه به سمت حالات لامسه‌ای سیاه، مادرانگی درهم‌شکسته، سقط جنین، اوتیسم. امتناع غیرموثر از زاده‌شدن، اتصال با مرگ پیش از صعود پدران‌شده‌اش به امر نمادین. آیسخولوس و نه سوفوکل. بوی عسل آشوب‌زده‌ی نعش‌هایی که خورشید را به عمل می‌آورند.

بازسازی باتای در کافه منتظران است. توهمات آرام اورستس را بر ویژگی‌هایش رنگ می‌زند. چشم‌ها در نیهیلیسم از حلقه بیرون زده‌اند، تالاب‌های سیاهی سبزه کورتز را در پایان رودخانه از نو به راه می‌اندازند. جراحی پلاستیک پوست آماده به کار. مثل یک ابزار قصابی لبخند بزن که گلویت را به‌نرمی نوازش می‌کند. در نسبت با حساسیت‌های خون‌آشام‌گرایانه‌ات، او بوی خون مادرش، صمیمیت غیرقابل‌تحمل، و خرابی را می‌دهد. یک پیاله مسکالین کاکتوسی به تو می‌دهد.

زیرلبی با ضعف می‌گویی «پس بالاخره تمام شد». شانه بالا می‌اندازد، لیوانش را خالی می‌کند، و دوباره پرش می‌کند. سیم‌های فلزی زیر پوست، رشد کرده در خمره. جنگل سخت با اندوهی آبی هک می‌کند.

Source: Nick Land, "No Future", in *Fanged Noumena: Collected Writings (1987-2007)*, ed. Robin Mackay and Ray Brassier (Urbanomic and Sequence, 2011), pp.391-399